

افکار عمومی و امنیت ملی

❖ دکتر اصغر افتخاری

دانشیار علوم سیاسی دانشگاه امام صادق (علیه السلام)

چکیده

«امنیت ملی» از جمله مفاهیم در حال توسعه‌ای ارزیابی می‌شود که طی دو دهه گذشته تحولات بسیاری را تجربه کرده است. شاید کمتر موضوعی را بتوان یافت که همچون ایده «امنیت نرم» و توجه به ابعاد نرم‌افزاری امنیت توانسته باشد در حوزه نظر و عمل امنیتی اینچنین تأثیرگذار شده باشد. گرچه موضوع «امنیت نرم» بسیار گسترده و دارای سطوح تحلیلی متفاوتی است، اما بحث «افکار عمومی» - مطابق کلیه رویکردها - به مثابه مسئله‌ای محوری در تحلیل بعد نرم امنیت مطرح است که توجهی دوچندان را طلب می‌کند.

افزون بر این، همزمان با توسعه مطالعات امنیتی، شاهد توسعه ایده و سازمان «مردم‌سالاری» در بسیاری از نظام‌های سیاسی هستیم که محور اصلی این بحث را نیز به‌طور مستقیم، مقوله افکار عمومی شکل می‌دهد. با این رویکرد، «افکار عمومی» هم در نظر و هم در طراحی راهبرد امنیتی بازیگران، مؤثر است.

گفتار حاضر تلاش می‌کند تا ضمن ارائه یک چارچوب مفهومی جدید در بحث امنیت و افکار عمومی، شرایط و مقتضیات کشور را تحلیل کند و بر پایه آن راهبردهایی در راستای تقویت ضریب امنیت ملی ارائه دهد.



پیشینه مفهومی - نظری بحث

اصلی کلی در خصوص جایگاه «افکار عمومی» در مباحث امنیتی وجود دارد و آن اینکه ما در مباحث مربوط به امنیت با توجه به تلقی که از امنیت وجود داشته و رویکردهایی متفاوت که به بحث امنیت بوده، جایگاه افکار عمومی هم تغییر کرده است. فراز و نشیبی که از حیث نظری به آن اشاره می‌شود، منجر به آن شده تا در عمل هم سیاست‌هایی متفاوت اجرا شود.

وقتی از امنیت ملی سخن می‌گوییم، در واقع دو تلقی کلان ممکن است در اذهان وجود داشته باشد. این دو تلقی عبارتند از: گفتمان سلبی و گفتمان ایجابی امنیت.

گفتمان سلبی: یعنی زمانی که ما از امنیت صحبت می‌کنیم، امنیت را وضعیتی بدانیم که در آن هیچ تهدیدی متوجه منافع جامعه نباشد. به‌عنوان مثال، اگر سؤال شود: جمهوری اسلامی ایران در منطقه خلیج فارس دارای امنیت است یا خیر؟ اگر با نگاه سلبی به موضوع نگاه کنیم، «امنیت» عبارت خواهد بود از اینکه آیا بازیگران منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای در حوزه خلیج فارس، منافع جمهوری اسلامی ایران را با مخاطره‌ای مواجه می‌کنند یا خیر؟ اگر چنین مخاطره‌ای وجود داشته باشد که امنیت ملی «ضعیف» ارزیابی می‌شود و اگر چنین مخاطره‌ای وجود نداشته باشد، ضریب امنیتی افزایش پیدا می‌کند. در حوزه داخلی هم همین‌طور است. آنهایی که قائل به نگاه سلبی هستند، برای شهروندان تنها موقعی از امنیت صحبت می‌کنند که نسبت به منافع آنها - اعم از جان، ناموس و مالشان - هیچ مخاطره‌ای وجود نداشته باشد؛ و یا اگر هم چنین خطری وجود داشته باشد، بتوان آن را مدیریت کرد.

این تلقی سلبی از امنیت از حیث تاریخی بسیار دامنه‌دار است. مشکلی که تلقی سلبی در تعریف امنیت با آن مواجه شد، این بود که به خواسته‌های شهروندان به صورت کامل پاسخ نمی‌داد. چه بسا می‌توان شهروندانی را در وضعیتی

دید که مخاطره‌ای متوجه منافع آنها از بیرون نیست، اما احساس امنیت در آنها وجود ندارد؛ مانند شخصی که فاکتورهای ظاهری بیماری در او دیده نمی‌شود، اما تحولاتی در درون او وجود دارد که ده سال بعد در او بیماری ظاهر شود. در واقع تلقی‌های سلبی خیلی عینیت‌گرا هستند و شرایط حال را مورد توجه قرار می‌دهند، در حالی که امنیت یک مقوله محدود زمانی نیست، بلکه یک فرایند است و باید در بلندمدت فهم شود.

گفتمان ایجابی: طرح مشکل بالا منجر شد تا طیف دوم تحلیلگران ظهور کنند؛ کسانی که امنیت ملی را سلبی تعریف نمی‌کردند و اساساً بحث «تهدید» در امنیت‌پژوهی برای این گروه، یک بحث حاشیه‌ای است. از نگاه قائلین به نگاه ایجابی، «امنیت» عبارت است از وضعیتی که میان خواسته‌های شهروندان و کارآمدی نظام سیاسی رابطه‌ای متعادل وجود دارد؛ رابطه‌ای که تولید رضایت‌مندی می‌کند. در واقع مبنای امنیت در نگاه ایجابی رضایت است نه قدرت. بر این اساس اگر در جامعه‌ای، رابطه شهروندان با نظام سیاسی چنان تقویت شود که از زندگی کردن در آن جامعه احساس رضایت کنند، آن جامعه دارای مبنای اولیه و توان عملی برای ایجاد امنیت است و اگر چنین رضایت‌مندی وجود نداشته باشد، هر قدر هم سخت‌افزار تولید شود، باز آن جامعه در وضعیت ایمن قرار نمی‌گیرد. البته در نگاه ایجابی، نفی قدرت نمی‌شود، بلکه قدرت شرط لازم اما ناکافی است. در واقع در این دیدگاه ما بیشتر از قدرت، به رضایت شهروندان می‌اندیشیم.

در مواجهه با عوامل تهدیدکننده امنیت، واکنش‌ها یکسان نیست. این تفاوت در واکنش‌ها متأثر از میزان توانمندی است. به‌عنوان مثال آنها که بدن قوی‌تری دارند هم دچار ویروس سرماخوردگی می‌شوند، اما به‌وسیله آن بیمار نمی‌شوند. اما بدنی که ضعیف است دچار سرماخوردگی می‌شود. هرچه ضعف بدن بیشتر شود،



افتاده است و تمامی نظریه‌پردازان کم و بیش بر صحت آن تأکید دارند، مشکل اجرایی آن در جهان معاصر چیست؟ مشکل از اینجا به وجود آمد که امنیت دو ویژگی متعارض با هم دارد. نگاه ایجابی-با تفسیری که ارائه شد- بر این دلالت دارد که شما برای امنیت‌سازی باید رضایت شهروندان را کسب کنید. ویژگی دوم امنیت، بحث حساسیت و محرمانه‌بودن مقوله امنیت است. به عبارت دیگر اساساً امنیت ملی یک حوزه بسیار حساس است و برای هر کسی امکان ورود به این حوزه وجود ندارد. معمولاً نوع اطلاعاتی



که در آنجا وجود دارد، نوع تحلیل‌ها و تصمیم‌گیری‌ها هر یک سیکل‌های بسته خاص خود را دارند. اینکه شما بتوانید میان فضای محرمانه و ویژگی عمومی هماهنگی و تعادل ایجاد کنید، مسئله مهمی است و از این‌رو این سؤال شکل می‌گیرد که چگونه دولت‌ها می‌توانند از امنیت ملی سخن بگویند و در عین حال شأن و جایگاهی برای حضور عموم مردم هم قائل شوند؟

راه‌حل‌ها

نظام‌های سیاسی جهان معاصر از نگاه تاریخی سه راه حل پیدا کرده‌اند تا بتوانند مسئله افکار عمومی را در مبحث

بیماری او هم شدیدتر می‌شود. از این رو اگر سؤال شود که ویروس سرماخوردگی، بیماری است یا نه؟ پاسخش خیلی ساده نیست؛ به توان بدن افراد بستگی دارد. آنچه در نگاه ایجابی مهم می‌نماید آن است که امنیت در گرو داشتن رابطه نزدیک میان دولتمردان و جامعه است. هرچه این رابطه وثیق‌تر شود، و هر چه گسست میان دولت و ملت کاهش پیدا کند، ضریب امنیتی نظام بالا می‌رود. این نگاه جدید که به عنوان نگاه ایجابی مطرح می‌شود، در حوزه‌های مطالعات امنیتی به شدت مورد استقبال واقع شده است.

حضرت امام (ره) در یکی از سخنرانی‌هایی که خطاب به دولتمردان وقت داشتند به ایشان می‌فرمودند: «شما مراقب باشید، جامعه فردا ارزیاب و منتقد خواهد بود، جامعه‌ای که می‌خواهد در تمام امور مربوط به مملکتش مشارکت داشته باشد.» چون عنصر آگاهی در جامعه وجود دارد، افکار عمومی خود ساخته می‌شود، نظر می‌دهد و تصویرسازی می‌کند.

مشارکت عمومی در واقع زاینده این نگاه ایجابی به مقوله امنیت است. آیا می‌توانید بدون حضور مردم امنیت‌سازی کنید یا خیر؟ این سؤال مهمی بود که تحلیلگران و نظریه‌پردازان حوزه امنیت با آن مواجه شدند. بنابراین سابقه بحث برمی‌گردد به نوع نظریه‌ای که ما در خصوص امنیت ملی داریم. نظریات ایجابی راه را برای مشارکت مردمی باز کردند و یک تلقی جدید را طراحی کردند که در این تلقی جدید نمی‌توان بدون کسب رضایت شهروندان به امنیت دست یافت.

تناقض امنیت و افکار عمومی

اگر این مطلب این‌قدر از نظر علمی جا

امنیت‌سازی حل و فصل کنند:

رویکرد دولت‌محور

این رهیافت در واقع یک نگاه قدرت‌محور است. به عبارت دیگر قائلین به این نظریه که در نظام‌های سیاسی خاص به‌ویژه نظام‌های توتالیتر و بسته، بیشتر به آن تمایل دارند، معتقدند که باید افکار عمومی را «ساخت». از این منظر اگر شما دولت تشکیل بدهید، به منابع قدرت احتیاج دارید تا بتوانید در جهان واقعی برای خودتان امنیت‌سازی کنید. نظام بین‌المللی، نظام آنارشیست و هرج‌ومرج‌گونه است؛ یعنی مرجعی خاص برای قدرت در آن وجود ندارد- به تعبیر هابز عرصه سیاست مانند جنگل است و انسان‌ها در آن مانند گرگ‌هایی برای یکدیگر هستند- همین تشبیه در حوزه رئالیسم بین‌المللی هم به کار گرفته شده است. یعنی نظام بین‌المللی یک جنگل کلان است و کشورها چون گرگ‌هایی در میان این جنگل هستند. امنیت این گرگ‌ها در گرو این است که دارای توان بیشتری از قدرت باشند. یکی از منابع قدرت، مردمند. بنابراین رژیم‌های استبدادی، مردم را نادیده نمی‌گیرند، بلکه به نحو دلخواه از حضور آنها بهره‌مند می‌شوند. این هم نوعی از مدیریت افکار عمومی است که شما افکار عمومی را وادار به تبعیت بکنید. اجبار افکار عمومی در پذیرش اهداف، آرمان‌ها و خواسته‌های قدرت، روشی برای به‌کارگیری افکار عمومی تعریف شده است. ساختن افکار عمومی در واقع به معنای صنعتی است، یعنی شما باید چیزی را بسازید و به آن شکل بدهید. شما باید از تمام ابزارهای افکار عمومی خودتان، رسانه‌ها و ... استفاده کنید که جانب افکار عمومی و سمت و سوی آن را به خدمت دربیابید. این یک الگوی عملی برای افزایش ضریب امنیتی کشور از طریق ساختن افکار عمومی بوده است.

طبیعی است این الگو با واردشدن به جهان جدید مورد نقد واقع شد. نقدهایی

هم که به این الگو وارد می‌شود، متعدد است. مهم‌ترین چالش‌هایی که این الگو در حوزه امنیت‌سازی با آن روبه‌رو شد، از دو ناحیه است: یکی دموکراسی و دیگری جهانی‌شدن.

جریان‌های مردم‌سالار یا مکاتبی که قائل به مردم‌سالاری و بحث جمهوریت بودند، عنصر «آگاهی» را در حوزه افکار عمومی تزییق کردند. این عنصر آگاهی مانع می‌شد که افکار عمومی ساخته شود. اگر افکار عمومی از دانش و آگاهی خالی شود، ساختن و دستکاری کردن آن خیلی راحت است. به تعبیر یک نویسنده: حکومت کردن بر جامعه جاهلان چندان هنر بزرگی نیست. اگر شما جامعه‌ای داشته باشید که از حیث درک دانش سیاسی پایین باشد، سپس افکار عمومی را تحت سلطه بگیرید و به هر راهی که می‌خواهید ببرید، این هنر دولتمردان بزرگ نیست.

حضرت امام (ره) در یکی از سخنرانی‌هایی که خطاب به دولتمردان وقت داشتند به ایشان می‌فرمودند: «شما مراقب باشید، جامعه فردا ارزیاب و منتقد خواهد بود، جامعه‌ای که می‌خواهد در تمام امور مربوط به مملکتش مشارکت داشته باشد.» چون عنصر آگاهی در جامعه وجود دارد، افکار عمومی خود ساخته می‌شود، نظر می‌دهد و تصویرسازی می‌کند.

آیا افکار عمومی مبتنی بر عنصر آگاهی است؟ هنر مردم‌سالاری در حوزه‌های امنیتی- که البته مخاطراتی هم در پی داشت- این بود که افکار عمومی را با عنصر «آگاهی» تعریف کرد نه با عنصر «اطاعت صرف». پیروی صرف در واقع معرف مردم‌سالاری نبود. ورود عنصر آگاهی، عرصه را بر رژیم‌های استبدادی تنگ کرده است، زیرا آنها دیگر نمی‌توانند از طریق ساختن افکار عمومی آن را در خدمت قدرت بگیرند؛ دقیقاً همان کاری که ما در خانواده‌ها انجام می‌دهیم. برخی خانواده‌ها برای اینکه فرزندشان از پدر و مادر تبعیت کند، کودک را محدود نگه

می‌دارند تا با کسی در ارتباط نباشد و اطلاعات زیادی نگیرد. وقتی کودک محدود و ایزوله شد و فقط والدینش را دید، علی‌القاعده فقط به حرف آنها هم گوش خواهد داد. اما اگر با چند کتاب، سخنرانی و ... مواجه شود، به‌راحتی از حرف پدر و مادر تمکین نخواهد کرد. بنابراین در اینجا می‌توان گفت برخلاف آنچه انتظار می‌رود، رشد جریان‌های مردم‌سالار راه را بر ساختن افکار عمومی خواهد بست.

دومین پدیده مهمی که برای این الگو مشکل ایجاد کرد، بحث جهانی‌شدن بود. ساختن افکار عمومی در فضای بسته بیشتر امکان‌پذیر است. یعنی اگر قرار باشد امواج اطلاعاتی که به مخاطبان می‌رسد وسیع و گسترده باشد، دیگر نمی‌توان افکار عمومی را دستکاری کرد و یا به تعبیری ساخت. اگر قرار باشد فضای افکار عمومی باز شود، در آن صورت و در بسیاری از مواقع، اصلاً روابط میان دولتمردان و شهروندان متحول می‌شود. وقتی گفته می‌شود کسی در حوزه امنیتی کار می‌کند، همیشه تصور بر این است که اطلاعات خاصی دارد. اطلاعات و پرونده‌هایی خاص دست اوست که دست ما نیست. بنابراین او از ما جلوتر است. در حالی که امروزه جهانی‌شدن این معادلات را بر هم زده است. یعنی ممکن است فرد در فضای رسمی باشد، اما حجم اطلاعاتی که دارد بیشتر از سایرین نباشد. جهانی‌شدن در واقع آن لایه محافظی را که امنیت برای خود تعریف کرده بود، سوراخ کرده است. اینک صحبت کردن از محرمانه و غیرمحرمانه، سری و یا خیلی سری اساساً کار بسیار دشواری شده است. سری‌ترین اطلاعات در کمترین زمان ممکن مبادله می‌شود، وارد جامعه می‌شود و شهروندان عادی از طریق سایت‌های مختلف به آن دست پیدا می‌کنند؛ اطلاعاتی که در برخی موارد حتی مدیران هم به‌طور متعارف از آنها استفاده نمی‌کنند. فضای جهانی‌شدن آنقدر گسترش

یافته و این تراکم زمان و مکان را تشدید کرده که حاکمیت را در سیطره بر حوزه امنیت دچار مشکل کرده است؛ بدین معنا که دیگر کسی نمی‌تواند به تنهایی فضایی بسته را تعریف و یا مدیریت کند. بنابراین الگوی اول که مبتنی بود بر ساختن افکار عمومی - به این معنا که قدرت برای کم کردن شکاف و فاصله خود با مردم افکار عمومی را می‌ساخت - خود به آنها اطلاعات و دانش می‌داد، برای افکار عمومی تغذیه فکری مهیا می‌کرد و مخاطب هم آنها را می‌پذیرفت مانند پدر و مادری که برای فرزندشان کتاب می‌دهند، کتاب می‌خوانند، تفسیر می‌کنند و تنها چیزی که کودک به دست می‌آورد این است که همان حرف‌های پدر و مادر را تکرار می‌کند و از این رو آسیب‌پذیر می‌شود.

رویکرد مردم‌محور

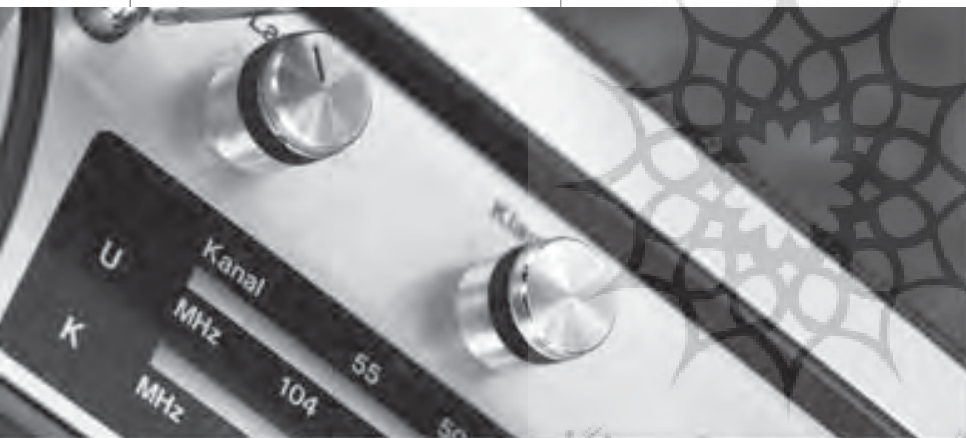
دومین الگویی که به صورت افراطی شکل گرفت، این است که عده‌ای گفتند: هم‌اکنون که الگوی پلورالیسم مطرح می‌شود، قرار است مردم مرجع قدرت و امنیت باشند، پس قدرت باید تابعی از افکار عمومی شود. اما این در واقع یک نوع آنارشیزم است که شما مباحث و یا خواسته‌های قدرت را تنها در تبعیت افکار عمومی قرار دهید. هر موضوعی که پیش بیاید، ببینید جریان عمومی جامعه به چه سمتی است. بر همان اساس هم قدرت معادلات خویش را تنظیم کند. شاید تصور اولیه از دموکراسی همین باشد، یعنی دموکراسی به معنی به خدمت درآوردن قدرت در پای رأی ملت است. اما واقع امر این است که در حوزه نخبگی یا حوزه تخصص‌گرایی مربوط به سیاست - چه برسد به امنیت - تفکر نخبگی مانع از آن می‌شود که بتوان تمامی جریان قدرت را در چارچوب افکار عمومی قرار داد. بنابراین در مقابل آن دیدگاه اولیه - که قائل به یک فضای بسته و ساختن افکار عمومی بود - یک مکتب بزرگ آنارشیزم ظهور می‌یابد که قائل به تبعیت از افکار

عمومی در همه حوزه‌هاست و به دنبال آن جریان‌های نخبه‌گرا، منتقد این دیدگاه شده‌اند و دلایل خود را ارائه می‌کنند.

ما در درون جامعه خودمان هم بسیاری از این تجربه‌ها را به صورت مثبت و منفی داشته‌ایم. یعنی وقتی که مباحث امنیتی در درون جامعه باز می‌شود و در معرض قضاوت افکار عمومی گذاشته می‌شود، گاه نتایج منفی آن تشدید می‌شود؛ یعنی نوع حساسیت‌هایی که در درون جامعه ایجاد می‌شود، دغدغه‌های امنیتی که فراگیر می‌شود، احساس ناامنی که درون جامعه و در میان شهروندان گسترده می‌شود و... همه قابل ملاحظه‌اند. به عنوان مثال، زمانی اخبار مربوط به حوادث و قتل‌ها پخش می‌شود تا خانواده‌ها هشیار شوند،

عملکرد نخبگان در کنار تربیت عمومی جامعه است. جامعه باید به سطحی از تربیت، فرهیختگی و آگاهی برسد که بتواند رهبر یا نشان‌دهنده سمت و سوی معادلات امنیتی باشد.

تشریح این رویکرد با ذکر مثالی روشن می‌شود: والدینی را تصور کنید که می‌خواهند فرزندشان یک فرد متدین و مذهبی باشد. بعضی خانواده‌ها صد درصد اعمال را کنترل می‌کنند. در این حالت ممکن است که کاملاً همه رفتارهای فرزند تحت کنترل قرار بگیرد و البته صورت دینی بیابد. اما یک اشکال مهم وجود دارد و آن اینکه پایداری این نوع دینداری احتمالاً پایین است. یعنی کافی است کودک یک هفته درون خانواده



نباشد، تمامی کنترل‌ها در اندک زمانی فرو می‌ریزد.

یک خانواده هم می‌گوید بچه باید خودش انتخاب کند، رها و آزاد. آن هم ریسک‌های مشابهی دارد. یعنی اگر چه اختیارش بالاست و آگاهانه تصمیم‌سازی می‌شود، اما خطر زیادی دارد، و احتمال انحراف معمولاً بالاست. اما رویکرد سوم، تربیت‌محور است. تربیت یعنی شما اصول و مبانی را به گونه‌ای به نسل بعدی منتقل کنید که وقتی او خودش می‌نشیند تجزیه و تحلیل می‌کند، گزینه‌ای را انتخاب کند که مطلوب شما هم هست. هر چیزی که به تربیت تبدیل شود، مؤثر است. در واقع آنچه در حوزه امنیت و افکار عمومی احتیاج داریم، تربیت امنیتی جامعه است.

اما وقتی این اخبار از یک درجه‌ای بالا برود، خودش عامل ناامنی می‌شود و همه خانواده‌ها حس می‌کنند که از امروز فرزندانشان لحظه‌به‌لحظه در معرض خطرند.

راهبرد نوین

از تلاقی این دو، یک دیدگاه سوم حاصل آمده است که با گفتمان ایجابی امنیت، شباهت بسیار دارد. طرفداران این رویکرد معتقدند که افکار عمومی باید «تولید» شود نه اینکه «ساخته» شود. از این منظر، افکار عمومی یک پدیده تولیدی است. تولید به این معنا که در درون تولید، ما نوع خاصی از ساختن را داریم. یک نوع ساختنی است که در آن تربیت وجود دارد. بر این اساس، افکار عمومی محصول

به نظر می‌رسد فقدان تربیت صحیح افراد در ارتباط با حوزه امنیت حلقه مفقوده‌ای در جامعه ماست. منظور از تربیت، مفهوم عام آن است: دانش و هنجار فرد، یعنی فرد هم علم داشته باشد و هم اینکه آن علم را به یک هنجار تبدیل کرده باشد. در کشورهای توسعه‌یافته این مهم انجام شده است.

به عنوان مثال واقعه‌ای به نام ۱۱ سپتامبر در آمریکا رخ می‌دهد، بعد از این واقعه دولت بوش اطلاعیه‌ای صادر می‌کند با این مضمون که عامل این اقدام تروریستی گروهی موسوم به القاعده بوده و علتش هم این بود و... بر حسب مصوبه دولت آمریکا از آن روز به بعد درباره ۱۱ سپتامبر هر کسی می‌خواهد خبر یا



تحلیلی منتشر کند، لازم است با دولت هماهنگی کامل داشته باشد. یعنی تمام اخبار از یک کانال می‌گذرد و سپس توسط نشریات اجازه چاپ می‌یابد. اما این فرایند در هر کشور قابل پذیرش نیست. بدین معنا که گاه در اینگونه موارد، شاهد واکنش‌های منفی و اعتراضی به بهانه سلب آزادی هستیم. در جامعه آمریکا که بحث دانستن و آگاهی‌دهی به صورت یک هنجار درآمده است، هیچ جریانی به این مصوبه دولت به صورت فراگیر اعتراض نکرد. در غرب مفاهیمی اعم از قدرت، احزاب، رسانه‌ها، آزادی و ... تعاریف دقیق خود را دارند و علاوه بر آن وظایف و حقوق آنها نیز روشن است. به عنوان مثال، دولت‌ها باید به وسیله رسانه‌ها نقد

شوند، اما امنیت ملی هم به مردم آموزش داده شده است. منافع ملی کشور را هم به مردم گفته‌اند و اینکه اگر منابع ملی کشور در معرض بحران قرار گرفت، چه باید کرد؟ این موضوع به دانشجو منتقل شده است؛ دانشجویی که چند سال بعد ممکن است لیدر یک حزب یا یک ژورنالیست باشد، او در شرایط ویژه بحران همچون ۱۱ سپتامبر قرار می‌گیرد؛ وقتی اطلاعیه دولت را می‌بیند متوجه می‌شود که وقت التزام فرا رسیده است و نمی‌توان به بهانه سانسور یا ایجاد محدودیت برای رسانه‌ها به این اقدام دولت اعتراض کرد. منظور از تربیتی که به آن اشاره شد این نوع تربیت است. اما در جوامعی که این مهم صورت نگرفته، معمولاً اعتراض شدید می‌شود

وقتی که مباحث امنیتی در درون جامعه باز و در معرض قضاوت افکار عمومی گذاشته می‌شود، گاه نتایج منفی آن تشدید می‌شود. یعنی نوع حساسیت‌هایی که در درون جامعه ایجاد می‌شود، دغدغه‌های امنیتی که فراگیر می‌شود، احساس ناامنی که درون جامعه و در میان شهروندان گسترده می‌شود و... همه قابل ملاحظه‌اند.

و با استناد به مقولاتی چون سانسور و دیکتاتوری، عملکرد دولت نقد می‌شود. تصور کنید در جامعه‌ای دو حزب رقیب وجود دارد و به دنبال کسب قدرت‌اند؛ بهترین فرصت شرایطی مثل حادثه ۱۱ سپتامبر بود؛ چرا که ادله بوش نافی نقش عناصر داخلی نبود. اما در آن شرایط جامعه آمریکا یکصدا و هماهنگ با آن پدیده برخورد کرد. بنابراین مهم این است که شما بدانید کی، کجا و چگونه سکوت و اعتراض کنید. در عین رعایت اصل دموکراسی و رعایت احترام به اصل آزادی، نسبت به تحولات ۱۱ سپتامبر یک هماهنگی و اجماع عمومی درون آمریکا میان احزاب و گروه‌ها شکل گرفت. یعنی افراد برای این الگو، تربیت شده‌اند و قبلاً

برنامه‌ریزی‌ها و فرهنگ‌سازی انجام شده است.

از واقعه ۱۸ تیر ۱۳۷۸ هم می‌توان یک بررسی انتقادی ارائه کرد. در این حادثه اوج‌گرفتن درگیری‌ها عمدتاً ناشی از رفتارهای احزاب چپ و راست در جهت منافع حزبی خود و علیه منافع ملی کشور بود؛ زیرا جامعه ما و حتی احزاب سیاسی ما با سوابق چندین‌ساله برای اینگونه مواقع تربیت نشده‌اند و بنابراین در بحران مذکور آنچه به فراموشی سپرده شد، منافع ملی و امنیت ملی بود.

در متون سیاسی دانشگاه‌های ما هم اشکالات فراوان موجود است. این طبیعی است؛ زیرا اولاً ما دانشجو را در سنین اولیه جوانی وارد سیستم دانشگاهی کرده‌ایم و به او عموماً اعتراض درس می‌دهیم نه منافع ملی. واقعیت این است که در دوران آموزش مطالب قابل توجهی در خصوص امنیت ملی و منافع ملی به او نگفته‌ایم. واقعیت این است که اگر در خصوص محتوای دروسی که قرار است به دانشجویانمان بدهیم چاره‌اندیشی نشود، و منافع ملی و امنیت ملی را به آنها آموزش ندهیم، تربیت مطلوب شکل نمی‌گیرد. چند سال بعد در جامعه‌ای که تعداد دانشجو چندین برابر شده، وقتی دانشجو دانش را فرا گرفت و با یک دانش عمومی و ناقص روزنامه‌نگار شد، تصورش این است که رسالت روزنامه‌نگار این است که برای تهیه خبر داغ تیتراهای جنجالی بنویسد، بنابراین آنچه به فراموشی سپرده می‌شود منافع ملی و امنیت ملی است. آیا تا به حال در خصوص این سؤال فکر کرده‌ایم که چرا در جامعه ما شاید دولتمردان با جامعه مدنی رابطه خوبی نداشته باشند؟ یک بعد آن مربوط می‌شود به قدرت که اینگونه است. معمولاً صاحبان قدرت‌ها دوست دارند مرجع باشند، حرف اول و آخر را آنها بزنند و کسی زبان به انتقاد نگشاید. اما طرف دیگر قضیه این است که جامعه مدنی، رسانه‌ها و روزنامه‌نگاران ما به صورت مدنی عمل نمی‌کنند. برای

مثال، روزنامه‌ها با هدف نقادی تأسیس می‌شوند، اما با ورود به حوزه‌های خصوصی به سمت جنجال‌آفرینی حرکت می‌کنند. ما الگوها و تجربیاتی مختلف از توجه به افکار عمومی در جامعه ایران داریم. در نظام سلطنتی آنچه بیشتر مد نظر بود، تبعیت افراد از شرایط و احوالات جامعه - چه در حوزه سیاست و چه در حوزه امنیت - بود. به همین دلیل نقطه اتصال سیستم امنیتی نظام پهلوی با افکار عمومی به شدت آسیب‌پذیر بود و حتی نوع آسیب در یک مقطع زمانی به آنجا رسید که امنیت رژیم از امنیت ملت جدا شد؛ به این معنا که یک عده معتقد بودند هدف امنیت باید حفظ رژیم سلطنتی باشد و یک عده هم معتقد بودند که امنیت دولت با امنیت ملی توأمان باید دنبال شود. این شکاف که به وجود می‌آید، به آسیب‌پذیری جامعه کمک می‌کند. برخی معتقدند که از گسترش این شکاف‌ها، انقلاب علیه رژیم گذشته ایجاد شد.

گاهی اوقات نظام‌های سیاسی ناگزیر از اجرای مدیریت و کنترل موضوع امنیت می‌شوند. از جمله این شرایط زمان بروز بحران‌ها و تنازعات بین‌المللی و جنگ و مناقشه با سایر کشورهاست. یعنی وقتی در کشور جنگ به وجود می‌آید، حساسیت‌ها زیاد می‌شود و معمولاً اولین حوزه‌ای که بسته می‌شود و مدیریت متمرکز در آن ایجاد می‌شود، حوزه امنیت است. بنابراین در سال‌های ابتدایی انقلاب و پس از آغاز جنگ تحمیلی علیه ایران مدیریت امنیت کشور ناگزیر بسته و متمرکز بود.

اما واقعیت این است که اتفاقات مهم جامعه ما در ارتباط با بحث افکار عمومی و مقوله امنیت عمدتاً مربوط به دوران پس از جنگ تحمیلی است. در دوران پس از جنگ، اولین استدلالی که ارائه شد، مدیریت افکار عمومی با هدف توسعه اقتصادی بود. این تز مهمی است که ما در دوران پس از جنگ تجربه کرده‌ایم. دولت‌های پنجم و ششم چندین بار هم

تصریح کردند که نقطه آسیب‌پذیری کشور در حوزه «اقتصاد بنیادی» یا زیرساختی است. بنابراین باید در کشور کارهای بزرگ اقتصادی انجام شود. سرمایه‌گذاری کلان هم مانند پرنده است که صرفاً در جایی که ثبات و آرامش باشد لانه می‌کند. بنابراین ما مجبور بودیم حوزه تحولات امنیتی را درون جامعه ساکت و آرام نگه داریم تا امکان سرمایه‌گذاری در کشور فراهم شود و از این سرمایه‌گذاری توسعه اقتصادی حاصل شود. از این رو در این دوره مدیریت کنترلی و متمرکز - که چیزی شبیه سیاست دوران جنگ با اهداف دیگر است - اعمال شود. البته این سیاست تبعاتی داشت؛ یعنی اقتصاد از این وضعیت استفاده کرد، اما یک نوع واکنش منفی در آن به صورت آنتی‌تز درون جامعه به وجود آمد؛ توده‌ها حس کردند که نقش ابزاری پیدا کرده‌اند و کسی آنها را جدی نمی‌گیرد.

این تلقی‌ها بنابر پاره‌ای از تحلیل‌ها، مبنای روی کارآمدن دولت هفتم شد. در دولت هفتم این نکته تصریح شد که می‌خواهد امنیت را به حوزه‌های افکار عمومی نزدیک کند و یا به عبارتی برگرداند و با این کارکرد از سیاست‌های قبلی به سمت دیگری حرکت کند.

این مقاله برگرفته از منبع زیر است:

مرکز افکارسنجی دانشجویان ایران (۱۳۸۹). **افکار عمومی در ایران**، تهران: جامعه‌شناسان، صص ۷۱-۵۷.